

بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ حقیر هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارم.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهایه از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) مجاز است.
- ✓ توضیحات رنگ‌ها: سبز ← مطلب بالادستی؛ آبی ← ذیل سبز؛ طوسی ← ذیل آبی؛ زرد ← مهم.

#جلسه ۱۳۵: ۹۸۰۹۱۶

اجزاء نوع، به وجود واحد محقق‌اند

در اینجا می‌فرمایند: اولی بودن حمل جنس و فصل بر نوع، نشان می‌دهد که در اینجا یک هویت واحده وجود دارد که نوع و جنس و فصل، همگی به او موجودند. یعنی این هویت واحده، منشأ اولی بودن حمل میان این‌هاست. همچنین شایع بودن حمل جنس بر فصل و برعکس و اینکه این‌ها عرض عام و خاص یکدیگرند نیز حاکی از این است که در اینجا یک نحوه مغایرت وجود دارد. [بله این مغایرت بنحو تباین نیست زیرا بالاخره دارد حمل صورت می‌گیرد و قطعاً اتحادی هم در کار است].

ثُمَّ إِنَّ الْمَاهِيَةَ النُّوعِيَّةَ تَوْجِدُ أَجْزَاءَهَا فِي الْخَارِجِ بِوَجُودِ وَاحِدٍ، هُوَ وَجُودُ النُّوعِ؛

لَأَنَّ الْحَمْلَ بَيْنَ كُلِّ مِنْهَا وَ بَيْنَ النُّوعِ حَمْلَ أَوَّلِيٍّ، وَ النُّوعِ مَوْجُودٌ بِوَجُودِ وَاحِدٍ.

- «لأن...» در واقع توضیح مطلب بالاست نه علت اصلی آن. توضیح اینکه اصل مسئله این است که چون اجزاء نوع، بلحاظ واقعیت خارجی به یک وجود واحد موجودند پس حمل میان آن‌ها اولی است. منتها علامه چون این بحث را [که بین اجزاء نوع و نوع، حمل اولی برقرار است] قبلاً مطرح فرموده بودند، مسئله را برعکس نموده و بنحو کشف‌ی بیان مینمایند یعنی می‌گویند حمل اولی میان اجزاء نوع و خود نوع نشان می‌دهد که نوع، یک حقیقت واحد است.
- نکته: داستان شکل‌گیری بحث حمل به این سادگی نیست یعنی اینگونه نیست که صرف موجودیت به وجود واحد، مصحح حمل باشد و بلکه نیاز به مسائل فراوانی هست. فلذاست که حمل جنس و فصل بر نوع را ذاتی اولی میدانند اما حمل نوع بر جنس و فصل محل تأمل است. خب اگر صرف موجودیت به وجود واحد برای حمل و اولیّت آن کفایت میکرد حمل نوع بر جنس و فصل و همچنین فصل جنس و فصل بر یکدیگر هم باید اولی ذاتی میبود. خلاصه در اینجا و در قسمت بعد، برخی از شرایط وجود دارند که علامه متذکر آن‌ها نشده است.

وَأَمَّا فِي الذَّهْنِ، فَبَيْنَهَا تَغَايُرٌ بِالْإِبْهَامِ وَ التَّحْصُّلِ؛ وَ لَذَلِكَ كَانَ كُلُّ مِنَ الْجِنْسِ وَ الْفَصْلِ عَرْضِيًّا لِلْآخِرِ، كَمَا تَقَدَّمَ.

اما بلحاظ تحلیل ذهنی بین اجزاء نوع (جنس و فصل) تغایر ابهام و تحصيل برقرار است و به همین خاطر است که این‌ها عرض عام و خاص یکدیگرند.

- ما بلحاظ واقع با یک حقیقت واحد روبرو هستیم اما همین واقعیت هم مبرر وحدت است و مبرر کثرت. از آن جهت که مبرر وحدت است و ما به جنبه وحدتش نگاه میکنیم به ما حمل اولی میدهد؛ اما از آن جهت که مبرر کثرت است و ما داریم به جنبه کثرت و مغایرتش نگاه میکنیم، اگر بستر حمل مهیا باشد، به ما حمل شایع صناعی میدهد. فلذا بود که علامه ابتدا فرمودند: «توجد أجزاؤها في الخارج» و سپس فرمودند: «و أمّا في الذهن»؛ یعنی یک حقیقت واحد خارجی است که در مقام تحلیل ذهنی و عقلی اینگونه میشود.

و من هنا ما ذكروا أنه لا بد في المركبات الحقيقية - و هي الأنواع المادية [ماده=هیولای اولی] - أن يكون بين أجزائها فقر و حاجة من بعضها إلى بعض حتى ترتبط و تتحد حقيقة واحدة و قد عدوا المسألة ضرورية

بدین خاطر است که حکما گفته اند: قطعاً اجزاء مرکبات حقیقی، فقر و احتیاج ذاتی به یکدیگر دارند، تا جایی که حکما این مسأله را ضروری شمرده اند [یعنی اگر در جایی ترکیب حقیقی رخ بدهد قطعاً اجزاء به یکدیگر، نیاز و تعلق ذاتی دارند و همین احتیاج ذاتی است که سبب ارتباط و شکل گیری وحدت حقیقی میشود.]

• نکته: مراد از «مركبات حقیقی» همان دسته سوم از ماهیات است که در جلسه ۱۲۸ مطرح شد یعنی هرآنچه که ذیل جوهر جسمانی است و در تحقق او پای هیولای اولی در میان است. این انواع، مرکب حقیقی و خارجی از ماده و صورت اند. البته به همان تبیینی که از ملاصدرا در انتهای فصل ۵ (جلسه ۱۲۸) گذشت با این بیان که اجزاء تشکیل دهنده چنین نوعی، در وضعیت های سابق بر او یا لاحق به او، از یکدیگر انفکاک پذیر هستند یعنی در واقع خارجی، نبات جدای از حیوان داریم، حیوان جدای از انسان داریم و الخ، حال اگر در جایی این ها با هم ترکیب شدند -ولو ترکیب اتحادی-، گرچه این نوع بدست آمده، بسیط است اما چون اجزایش قبلاً (یا بعداً) منفصلاً در طبیعت موجود بوده است میگوییم خارجاً مرکب از ماده و صورت میباشد.

انواع ترکیب

ترکیب یا حقیقی (اتحادی) است و یا اعتباری (انضمامی)^۱

برای تمیز ترکیب حقیقی و اعتباری از یکدیگر ابتدا باید اجزاء ترکیب مورد مطالعه را احصاء نمود و سپس آثار تک تکشان را فهرست کرد و با آثار صادر شده از مجموع (=مرکب) مقایسه نمود، اگر اثر جدیدی یافت شد که در میان آثار اجزاء نبود، مشخص میشود که ترکیب، حقیقی است وگرنه اعتباری است.

پس ترکیب اعتباری ترکیبی است که اگرچه در بادی امر بنظر میرسد اجزاء، حقیقت واحده ای را شکل داده اند یعنی جمع آثار اجزاء بگونه ای است که گویا اثر جدیدی پدید آمده است؛^۲ اما با تحلیل دقیق روشن میشود که در اینجا غیر از جمع آثار اجزاء، هیچ اثر جدیدی وجود ندارد، مانند لشگر و ساختمان.

همچنین ترکیب حقیقی در جایی است که اجزاء بلحاظ ذاتشان متعلق و محتاج به هم اند و از ترکیبشان اثر جدیدی غیر از آثار تک تکشان پدید می آید. یعنی در اینجا یک شخصیت و یک موجود واحد جدید بوجود آمده است.

• نکته: پس از اثبات مرکبات حقیقی، بحثی مهم درمیگیرد با این عنوان که پس از شکل گیری ترکیب حقیقی، آیا اجزاء با حفظ هویت قبلی شان در ترکیب حضور دارند یا اینکه هویت قبلی شان را از دست داده و بالکل مضمحل میشوند؟ (البته این بحث در اینجا مطرح نشده است)

و يمتاز المركب الحقيقي من غيره بالوحدة الحقيقية؛ و ذلك بأن يحصل من تألف الأجزاء أمرٌ آخر وراءها، له أثر جديدٌ خاص وراء آثار الأجزاء؛ لا مثل المركبات الاعتبارية التي لا أثر لها وراء آثار الأجزاء كالعسكر المركب من أفراد و البيت المركب من اللبن [آجر] و الجص [گچ] و غيرها

و من هنا يترجح القول بأن التركيب بين المادة و الصورة تركيب اتحادی لا انضمامی كما سيأتی إن شاء الله

^۱ استاد فرمودند: این مسأله از جمله مباحث پرامتداد است چه در خود فلسفه و چه در غیر آن.

^۲ این نکته خیلی گول زننده است مثلاً گاهی توهم میشود که پیرو زدن لشگر اثر جدیدی است که جزء آثار هیچ یک از افراد لشگر نیست.

• علامه در اینجا دیدگاه خود را درباره ترکیب اتحادی و انضمامی بیان میکنند. یعنی میفرمایند ترکیب اتحادی همان ترکیب حقیقی است و ترکیب انضمامی همان ترکیب اعتباری است. البته این بحث بعداً (مرحله ۶ فصل ۶ و مرحله ۸ فصل ۱۴) می آید و ما ان شاء الله در یکی از آن مواضع این بحث را با تفصیل بیان خواهیم نمود.

{•} بررسی:

مطابق دیدگاه صدر المتألهین در ارتباط مرکبات حقیقی مادی وقتی ماده محض با حرکت جوهری به سمت انسان شدن حرکت میکند میگوییم این یک وجود واحد است. مراد از این واحد بودن این است که ما با یک مرکب حقیقی روبرو هستیم یعنی بلحاظ وحدت حقیقی ای که این مرکب دارد به او میگوییم "وجود واحد"؛ وگرنه با تحلیل بیشتر، مراتبی از نظام تشکیکی را در او می یابیم. چنانچه هسته مرکزی نفس انسان، حقایق فروانی را بنحو مندمج در خود دارد. یعنی تمام کمالات قبلی را مع الإضافة در خود دارد.

مثلاً تصور کنید انسان مرحله دال است یعنی الف با حرکت جوهری به دال میرسد. یعنی تمام کمالات جیم، باء و الف را مع الإضافة در خود دارد. حال یک وقت به دال نگاه میکنیم و با تحلیل دقیق میبینیم که در او بنحو اندماجی، هم الف هست و هم باء و هم جیم؛ بعد میبینیم که همین دال بنحو تنزل یافته، در کنار خودش جیم و سپس باء و سپس الف را دارد.

حقیقت انسان، جسمانیت (اعضاء و جوارح)، نباتیت و حیوانیت، همگی را مندمجاً در خود دارد؛ در عین حال همه اینها را تفصیلاً هم دارد یعنی همان حقیقت عقلی تنزل یافته است به مراحل وهمی، خیالی، حسی و بدنی (اعضاء و جوارح).

پس وقتی میگوییم حقیقت نوع، واحد است چنین وحدتی مدّ نظر است؛ نه اینکه تصور کنید همه چیز صرفاً بنحو اندماجی در او هست. چنانچه الآن علامه فرمودند: «در ترکیب حقیقی است که با وحدت حقیقی روبرویم» یعنی در دل یک شیء واحد، کثرت داریم. اصلاً اگر کثرت نداشته باشد نمیتوانیم این همه معانی را از او انتزاع کنیم و مراحل متعدد (عقلی، وهمی، خیالی، حسی، جسمانی) را در او احصاء کنیم. **پایان بررسی**

کثرت افرادی و عدم آن

• جان بحث این است که انواع مادی (که ذیل جوهر جسمانی اند) میتوانند افراد کثیر داشته باشند ولی انواع مجرد (که ذیل جوهر مجردند) میتوانند فقط یک فرد داشته باشند یعنی نوعشان منحصر در فرد است.

• گفتیم حقیقت نوع بما هو نوع، در فضای ذهن شکل میگیرد. نوع یک ماهیت تامه است یعنی برای تمامیت ماهوی اش منتظر چیزی نیست؛ فقط منتظر است پای وجود خارجی به میان بیاید و فرد شکل بگیرد تا نوع، آثار متوقع از خودش را بروز دهد. حال وقتی پای وجود خارجی به میان آمد این بحث مطرح میشود که آیا مثلاً فلان نوع میتواند فرد خارجی داشته باشد؟ اگر آری، آیا فقط یک فرد میتواند داشته باشد یا بیشتر؟

ثم إن الماهیات النوعية منها ما هو کثیر الأفراد کالأنواع التي لها تعلق ما بالمادة کالعنصر و کالإنسان

• کثیر الأفراد است یعنی میتوانند افراد کثیر داشته باشند کما اینکه میتوانند یک فرد داشته باشند و کما اینکه میتوانند اصلاً هیچ فردی نداشته باشد.

- مراد از ماده هیولای اولی یا همان منبع قابلیت و تحول است.
- عنصر ذاتاً و فعلاً مادی و منغمر در ماده است؛ انسان ذاتاً مجرد است ولی بلحاظ مقام فعل و انجام کار، مادی است.

و منها ما هو منحصر فی فرد کالنوع المجرّد عن المادة ذاتا و فعلا و هو العقل

- به قرینه قبلی، مراد از منحصر بودن در فرد، نه یعنی اینکه حتماً یک فردی دارد زیرا ممکن است اصلاً محقق نشود؛ بلکه منظور این است که اولاً میتواند فرد داشته باشد و ثانیاً فقط یک فرد میتواند داشته باشد.
- عقل (لسان فلسفی)، روح، فرشته (لسان عرفان)، ملک (لسان دینی). البته ملک اعم مطلق از این انواع است)

چرایی مسأله

علت اینکه برخی از انواع منحصر در فردند و برخی دیگر نه؛ این است که سبب کثرت افرادی از چهار حالت بیرون نیست:

- ۱- عین ذات ماهیت نوعیه است؛
 - ۲- جزء ذات ماهیت نوعیه است؛
 - ۳- خارج لازم ماهیت نوعیه است؛
 - ۴- خارج مفارق ماهیت نوعیه است.
- عامل کثرت افرادی یا

اگر سبب کثرت یکی از سه حالت ابتدایی باشد، چنین ماهیت نوعیه‌ای اصلاً قابلیت تحقق نخواهد داشت، زیرا تا بخواهد محقق شود باید کثیر باشد، از طرفی کثرت متوقف بر وجود افراد است و از طرفی دیگر دوباره هر فرد که بخواهد متحقق شود باید کثیر باشد و یتسلسل.

و ذلك أن الكثرة إما أن تكون تمام ذات الماهية النوعية أو بعضها أو خارجة منها لازمة أو مفارقة

- مراد از کثرت، عامل و سبب کثرت است نه خود کثرت. کما اینکه در فراز بعد میفرمایند: «کانت الکثرة بعرض مفارق» یعنی کثرت به سبب عرض مفارق حاصل میشود و عرض مفارق، سبب کثرت است.

و علی التقادیر الثلاثة الأول یمتنع أن یتحقق لها فرد، إذ کل ما فرض فردا لها وجب کونه کثیرا و کل کثیر مؤلف من آحاد و کل واحد مفروض یجب أن یکون کثیرا و کل کثیر فإنه مؤلف من آحاد و هکذا فیذهب الأمر إلى غیر النهایة و لا ینتهی إلى واحد فلا یتحقق الواحد فلا یتحقق لها فرد و قد فرض کثیر الأفراد هذا خلف

در سه صورت اول، محال است «فردی» از ماهیت مد نظر تحقق یابد، زیرا هرچه را بعنوان «فرد» برای آن ماهیت فرض کنیم باید کثیر باشد، [چراکه فرد ماهیتی است که سبب کثرت یا ذاتی آن است و یا لازمه ذات آن میباشد]، و از طرفی هر کثیری از چند واحد تشکیل میشود، [پس آن چه را بعنوان فرد برای ماهیت مورد نظر فرض کرده ایم خودش کثیر و متشکل از چند واحد میباشد]، و هر واحد مفروضی نیز باید کثیر باشد، [زیرا فرد ماهیتی است که کثرت یا ذاتی آن است و یا لازمه ذات آن]، و آن کثیر نیز از چند واحد تشکیل میگردد و... و این سلسله تا بی نهایت ادامه می یابد و هرگز به «واحد» نمیرسد. پس «واحد» تحقق نخواهد یافت، و در نتیجه «فرد» برای آن ماهیت به وجود نمی آید، در حالی که آن ماهیت بنابر فرض «افراد متعددی» دارد، این خلاف فرض است.